موضوع:

بررسی ادبی سوره الضحی

استاد راهنما:

حجة الاسلام کریمی(زید عزه)

پژوهشگر:

علیرضا رابطی

مقطع تحصیلی:

پایه سوم

درس پژوهشی:

نحو۷

مرکز آموزشی:

مدرسه علمیه علوی قم

سال تحصیلی :

1398-1399



تقدیر

از امام عصر(عجل الله تعالی فرجه الشریف) بدلیل عنايات وافره ایشان بطلاب و سربازانش و همچنين از جناب استاد کریمی که در این طریق بنده را یاری نمود.

تقدیم

به روح پاک شهیدان بویژه شهدای روحانی که رسالت خود را با جهاد فی سبیل الله به پایان رساندند.

چکیده

 قرآن کریم از جمله منابع اصلی برای استخراج احکام شرعی و اخلاقی است و به خاطر وجود دقائق وظرافت های ادبی و بلاغی، افصح و ابلغ متون عربی است، که خود این کتاب با مبارزه طلبی در آيات خود به این امر اشاره دارد. هر انسانی بخواهد اندکی در اعماق بیکران این منبع دینی غوطه ور شود باید برعلوم لغت، صرف، نحو، و بلاغت تسلط کامل و وافی پیدا کند. حال در اینجا قصد داریم یکی از سوره های کوچک قرآن را مورد بررسی قرار داده که با این امر متوجه نهایت زیبایی در کلمات و جمل و رسایی معانی در این کتاب و ایات میشویم که این امر جز با تسلط بر ادبیات عرب میسر نخواهد بود.

کلید واژه :

 روز - شب - شفاعت - یتیم - سائل - نعمت

**فهرست**

[مقدمه : 1](#_Toc41756422)

[فصل اول:مفاهیم و کلیات 1](#_Toc41756423)

[گفتار اول:پیرامون سوره 2](#_Toc41756424)

[بخش اول:شان نزول 2](#_Toc41756425)

[بخش دوم:فضلیت سوره 3](#_Toc41756426)

[بخش سوم: آیات و تفسیر ان 3](#_Toc41756427)

[گفتار دوم:تاثیرگذاری ادبیات 14](#_Toc41756428)

[بخش اول:لغت 14](#_Toc41756429)

[بخش دوم:صرف 15](#_Toc41756430)

[بخش سوم:نحو 15](#_Toc41756431)

[بخش چهارم:بلاغت 15](#_Toc41756432)

[فصل دوم:بررسی ادبی آیات 16](#_Toc41756433)

[گفتار اول:آیه 1و2 16](#_Toc41756434)

[بخش اول:بررسی لغوی 16](#_Toc41756435)

[بخش دوم:بررسی صرفی 16](#_Toc41756436)

[بخس سوم:بررسی نحوی 17](#_Toc41756437)

[ببخش چهارم:بررسی بلاغی 17](#_Toc41756438)

[گفتار سوم:آیه3 17](#_Toc41756439)

[بخش اول :بررسی لغوی 17](#_Toc41756440)

[بخش دوم:بررسی صرفی 17](#_Toc41756441)

[بخش سوم:بررسی نحوی 18](#_Toc41756442)

[گفتار چهارم :آیه4 18](#_Toc41756443)

[بخش اول:بررسی لغوی 18](#_Toc41756444)

[بخش دوم:بررسی صرفی 18](#_Toc41756445)

[بخش سوم:بررسی نحوی 19](#_Toc41756446)

[بخش چهارم:بررسی بلاغی 19](#_Toc41756447)

[گفتار پنجم :آیه5 19](#_Toc41756448)

[بخش اول:بررسی لغوی 19](#_Toc41756449)

[بخش دوم:بررسی صرفی 19](#_Toc41756450)

[بخش سوم:بررسی نحوی 19](#_Toc41756451)

[بخش چهارم:بررسی بلاغی 20](#_Toc41756452)

[گفتار ششم:آیه 6و7و8 20](#_Toc41756453)

[بخش اول:بررسی لغوی 20](#_Toc41756454)

[بخش دوم:بررسی صرفی 20](#_Toc41756455)

[بخش سوم:بررسی نحوی 21](#_Toc41756456)

[بخش چهارم:بررسی بلاغی 22](#_Toc41756457)

[گفتار هفتم :آیه 9و10و11 22](#_Toc41756458)

[بخش اول:بررسی لغوی 22](#_Toc41756459)

[بخش دوم:بررسی صرفی 22](#_Toc41756460)

[بخش سوم:بررسی نحوی 23](#_Toc41756461)

[بخش چهارم:بررسی بلاغی 23](#_Toc41756462)

[نتیجه گیری: 23](#_Toc41756463)

[منابع: 24](#_Toc41756464)

# مقدمه :

الحمد لله الذی جعلنا من المتمسکین بولایه مولی امیرالمومنین علی(ع)والائمه المعصومین(ع)

قرآن کریم مهم ترین معجزه ی پیامبر و تنها معجزه ی ماندگار ایشان می باشد وهمچنین تنها تفاوت عمده ای که با کتب دیگر آسمانی دارد این است که دستخوش تحریف قرار نگرفته است که این بخاطر ظرافت های دقیق ادبی، محتوای غنی و معنای پربار آن می باشد که نشان از بزرگی و بی مثالی این کتاب با ارزش است.

این کتاب آنچنان در کلمات، جمل و معنای دارای ظرافت و زیبایی است که بشر تا الان نتوانسته است جمله ای مانند جملات آن را بیاورد. تنها راه برای پی بردن به این ظرافت ها، آشنایی با علوم ادبی زبان عربی است.

از سوره های زیبا و دل انگیز قرآن سوره ی مبارکه ی ضحی می باشد که در مقام پیامبر نازل شده است و همچنین سرشار از نکات ادبی زیبا میباشد.

در این مقاله قصد داریم حول این سوره بررسی مختصری انجام دهیم. ابتدائا به شأن نزول و فضلیت این سوره پرداخته شده است و سپس آیات را برطبق ارتباط تفسیری که با یکدیگر دارند در کنار هم قرار داده و به بررسی لغوی، صرفی، نحوی و بلاغی آن پرداخته ایم. امید است بتوانیم مقدار کمی از زیبایی های این سوره را بیان کرده باشیم.

# فصل اول:مفاهیم و کلیات

## گفتار اول:پیرامون سوره

###  بخش اول:شان نزول

 در فضيلت اين سوره همين بس كه: در حديثى از پيغمبر اكرم صلى الله عليه و آله نقل شده است: مَنْ قَرَأَها كانَ مِمَّنْ يَرْضاهُ اللَّهُ، وَ لِمُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله أَنْ يَشْفَعَ لَهُ وَ لَهُ عَشْرُ حَسَناتٍ بِعَدَدِ كُلِّ يَتِيمٍ وَ سائِلٍ!:

«هر كس آن را تلاوت كند، از كسانى خواهد بود كه خدا از آنها راضى مى‌شود و شايسته است محمّد صلى الله عليه و آله از او شفاعت كند و به عدد هر يتيم و مسكين سؤال كننده، ده حسنه براى او خواهد بود». «1»

و اين همه فضيلت، از آن كسى است كه آن را بخواند و در عمل پياده كند.

قابل توجه اين كه: مطابق روايات متعددى، اين سوره و سوره آينده (سوره أ لم نشرح) يك سوره است، لذا، از اين جهت كه در هر ركعت نماز، بعد از «حمد» بايد يك سوره كامل خوانده شود، اين دو سوره را بايد با هم خواند (نظير اين معنى درباره سوره‌هاى «فيل» و «لايلاف» نيز گفته شده است).

و اگر درست در محتواى اين دو سوره دقت كنيم، مى‌بينيم: پيوند مطالب آنها به قدرى زياد است كه، حتماً يكى ادامه ديگرى مى‌باشد، هر چند ميان آن دو «بسم اللَّه» فاصله شده است.

در اين كه: آيا اين دو سوره از هر نظر يكى است؟ يا در خصوص نماز بايد در حكم يك سوره حساب شود؟ گفتگوئى است كه بايد شرح آن را در كتب فقهى (بحث قرائت نماز) مطالعه كرد، ولى، اجماع علماء بر اين است كه: در قرائت نماز نمى‌توان به يكى از اين دو قناعت نمود.

###  بخش دوم:فضلیت سوره

در فضيلت اين سوره همين بس كه: در حديثى از پيغمبر اكرم صلى الله عليه و آله نقل شده است: مَنْ قَرَأَها كانَ مِمَّنْ يَرْضاهُ اللَّهُ، وَ لِمُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله أَنْ يَشْفَعَ لَهُ وَ لَهُ عَشْرُ حَسَناتٍ بِعَدَدِ كُلِّ يَتِيمٍ وَ سائِلٍ!:

«هر كس آن را تلاوت كند، از كسانى خواهد بود كه خدا از آنها راضى مى‌شود و شايسته است محمّد صلى الله عليه و آله از او شفاعت كند و به عدد هر يتيم و مسكين سؤال كننده، ده حسنه براى او خواهد بود». «1»

و اين همه فضيلت، از آن كسى است كه آن را بخواند و در عمل پياده كند.

قابل توجه اين كه: مطابق روايات متعددى، اين سوره و سوره آينده (سوره أ لم نشرح) يك سوره است، لذا، از اين جهت كه در هر ركعت نماز، بعد از «حمد» بايد يك سوره كامل خوانده شود، اين دو سوره را بايد با هم خواند (نظير اين معنى درباره سوره‌هاى «فيل» و «لايلاف» نيز گفته شده است).

و اگر درست در محتواى اين دو سوره دقت كنيم، مى‌بينيم: پيوند مطالب آنها به قدرى زياد است كه، حتماً يكى ادامه ديگرى مى‌باشد، هر چند ميان آن دو «بسم اللَّه» فاصله شده است.

در اين كه: آيا اين دو سوره از هر نظر يكى است؟ يا در خصوص نماز بايد در حكم يك سوره حساب شود؟ گفتگوئى است كه بايد شرح آن را در كتب فقهى (بحث قرائت نماز) مطالعه كرد، ولى، اجماع علماء بر اين است كه: در قرائت نماز نمى‌توان به يكى از اين دو قناعت نمود.

###  بخش سوم: آیات و تفسیر ان

ایات

1 وَ الضُّحى‌ 2 وَ اللَّيْلِ إِذا سَجى‌ 3 ما وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَ ما قَلى‌ 4 وَ لَلآْخِرَةُ خَيْرٌ لَكَ مِنَ الأُولى‌ 5 وَ لَسَوْفَ يُعْطيكَ رَبُّكَ فَتَرْضى‌ 6 أَ لَمْ يَجِدْكَ يَتيماً فَآوى‌ 7 وَ وَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدى‌ 8 وَ وَجَدَكَ عائِلًا فَأَغْنى‌ 9 فَأَمَّا الْيَتيمَ فَلا تَقْهَرْ

10 وَ أَمَّا السَّائِلَ فَلا تَنْهَرْ

11 وَ أَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ

ترجمه:

به نام خداوند بخشنده بخشايشگر

1- قسم به روز (هنگامى كه آفتاب بر آيد).

2- و به شب هنگامى كه آرام گيرد.

3- كه خداوند تو را وانگذاشته و مورد خشم قرار نداده!

4- و مسلماً آخرت براى تو از دنيا بهتر است.

5- و به زودى پروردگارت آن قدر به تو عطا خواهد كرد كه خشنود شوى!

6- آيا او تو را يتيم نيافت و پناه داد؟!

7- و تو را گمشده يافت و هدايت كرد.

8- و تو را فقير يافت و بى نياز نمود.

9- حال كه چنين است يتيم را تحقير مكن.

10- و سؤال كننده را از خود مران.

11- و نعمت‌هاى پروردگارت را بازگو كن

**تفسیر**

سوگند به شب و روز

در آغاز اين سوره نيز، با دو سوگند روبرو مى‌شويم: سوگند به «نور» و سوگند به «ظلمت»، مى‌فرمايد:

«قسم به روز در آن هنگام كه آفتاب بر آيد و همه جا را فرا گيرد» «وَ الضُّحى‌».

\*\*\*

«و سوگند به شب در آن زمان كه آرام گيرد و همه جا را در آرامش فرو برد» «وَ اللَّيْلِ إِذا سَجى‌».

«ضُحى‌» به معنى اوائل روز است، آن موقعى كه خورشيد در آسمان بالا بيايد و نور آن بر همه جا مسلط شود، و اين در حقيقت، بهترين موقع روز است، و به تعبير بعضى، در حكم فصل جوانى است، در تابستان هوا هنوز گرم نشده، و در زمستان سرماى هوا شكسته شده است، و روح و جان انسان در اين موقع آماده هر گونه فعاليت است.

«سَجى‌» از ماده «سجو» (بر وزن سرد، و بر وزن غلو) در اصل، به معنى «سكون و آرامش» است، و به معنى «پوشاندن» و «تاريك شدن» نيز آمده است، و لذا هنگامى كه «ميت» را در كفن مى‌پيچند، «مُسَجّى‌» به او گفته مى‌شود، ولى در اينجا همان معنى اصلى را مى‌بخشد، كه سكون و آرامش است، به همين جهت، شب‌هائى كه باد نمى‌وزد لَيْلَةٌ ساجِيَةٌ: «شب آرام» مى‌گويند و به درياى خالى از طوفان و امواج خروشان بَحْرٌ ساجٍ: «درياى آرام» گفته مى‌شود.

در هر حال، آنچه در شب مهم است، همان آرامشى است كه بر آن حكمفرما است، و طبعاً اعصاب و روح انسان را در آرامش فرو مى‌برد، و براى تلاش و كوشش فردا و فرداها آماده مى‌سازد، و از اين نظر، نعمت بسيار مهمى است، كه شايسته است سوگند به آن ياد شود.

ميان اين دو قسم، و محتواى آيه، شباهت و رابطه نزديكى وجود دارد، «روز» همچون نزول نور وحى بر قلب پاك پيامبر صلى الله عليه و آله است و «شب» همچون انقطاع موقت وحى كه آن نيز در بعضى از مقاطع لازم است.

جواب قسم

و به دنبال اين دو سوگند بزرگ، به نتيجه و جواب قسم پرداخته، مى‌فرمايد:

«پروردگارت هرگز تو را ترك نگفته، و هرگز مورد خشم قرار نداده است» «ما وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَ ما قَلى‌».

«وَدَّعَ» از ماده «توديع» به معنى ترك گفتن و وداع كردن است.

«قَلى‌» از ماده «قلا» (بر وزن صدا) به معنى شدت بغض و عداوت است و از ماده «قَلْو» (بر وزن سرو) به معنى پرتاب كردن نيز آمده است.

«راغب» معتقد است: هر دو به يك معنى باز مى‌گردد؛ زيرا كسى كه مورد عداوت انسان است، گوئى قلب، او را پرت مى‌كند و نمى‌پذيرد. «1»

اين تعبير، دلدارى و تسلّى خاطرى است براى شخص پيامبر صلى الله عليه و آله، كه بداند اگر گاهى در نزول وحى تأخير افتد، روى مصالحى است كه خدا مى‌داند، و هرگز دليل بر آن نيست كه طبق گفته دشمنان، خداوند نسبت به او خشمگين شده باشد، يا بخواهد او را ترك گويد، او هميشه مشمول لطف و عنايات خاصه خدا است، و همواره در كنف حمايت ويژه او است.

 عزیز بودن پیامبر در دنیا و آخرت

پس از آن، اضافه مى‌كند: «بى شك جهان آخرت براى تو از اين دنيا بهتر است» «وَ لَلآْخِرَةُ خَيْرٌ لَكَ مِنَ الأُولى‌».

تو در اين جهان، مشمول الطاف او هستى، و در آخرت بيشتر و بهتر، نه در كوتاه مدت مورد غضب پروردگار خواهى بود، و نه در دراز مدت.

كوتاه سخن اين كه: تو در دنيا و آخرت عزيزى، در دنيا عزيز و در آخرت عزيزتر.

بعضى از مفسران «آخرت» و «أُولى‌» را اشاره به آغاز و پايان عمر پيغمبر صلى الله عليه و آله دانسته‌اند و گفته‌اند: منظور اين است: تو در آينده عمرت موفق‌تر و پيروزتر خواهى بود، و اين اشاره به گسترش اسلام و پيروزى‌هاى مكرر مسلمين بر دشمنان، و فتوحات آنها در غزوات، و بارور شدن نهال توحيد، و برچيده شدن آثار شرك و بت‌پرستى است.

جمع ميان اين دو تفسير نيز بى مانع است.

برترین امید

و در آخرين آيه مورد بحث، برترين نويد را به او داده، مى‌فرمايد: «به زودى پروردگارت آن قدر به تو عطا مى‌كند كه خشنود شوى» «وَ لَسَوْفَ يُعْطيكَ رَبُّكَ فَتَرْضى‌».

اين، بالاترين اكرام و احترام پروردگار نسبت به بنده خاصش محمّد صلى الله عليه و آله است، كه مى‌فرمايد: آن قدر به تو مى‌بخشيم كه راضى شوى، در دنيا بر دشمنان پيروز خواهى شد و آئين تو جهان گير خواهد گشت، و در آخرت نيز، مشمول بزرگترين مواهب خواهى بود.

بدون شك، پيغمبر اكرم صلى الله عليه و آله به عنوان خاتم انبياء و رهبر عالم بشريت، خشنوديش تنها در نجات خويش نيست، بلكه آن زمان راضى و خشنود مى‌شود كه، شفاعتش درباره امتش نيز پذيرفته شود، به همين دليل، در روايات آمده است: اين آيه، اميد بخش‌ترين آيات قرآن مجيد و دليل بر پذيرش شفاعت آن حضرت است.

در حديثى از امام باقر عليه السلام از پدرش زين العابدين عليه السلام از عمويش «محمّد بن حنفيه» از پدرش اميرمؤمنان عليه السلام مى‌خوانيم: رسول اللَّه فرمود: روز قيامت من در موقف شفاعت مى‌ايستم، و آن قدر گنهكاران را شفاعت كنم، كه خداوند گويد:

أَ رَضِيْتَ يا مُحَمَّدُ؟!: «اى محمّد آيا راضى شدى»؟!

من مى‌گويم: رَضِيْتُ، رَضِيْتُ: «راضى شدم، راضى شدم»!

آن گاه، اميرمؤمنان عليه السلام رو به جمعى از اهل «كوفه» كرده، افزود: شما معتقديد: اميد بخش‌ترين آيات قرآن آيه: قُلْ يا عِبادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلى‌ أَنْفُسِهِمْ لا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّه: «اى كسانى كه نسبت به خود زياده‌روى كرده‌ايد از رحمت خدا نوميد نشويد» است.

گفتند: آرى، ما چنين مى‌گوئيم!

فرمود: «ولى ما اهل بيت مى‌گوئيم: اميدبخش‌ترين آيات قرآن، آيه «وَ لَسَوْفَ يُعْطيكَ رَبُّكَ فَتَرْضى‌» است». «1»

ناگفته پيدا است: شفاعت پيامبر صلى الله عليه و آله شرائطى دارد، نه او از هر كس شفاعت مى‌كند، و نه هر گنهكارى مى‌تواند چنين انتظارى را داشته باشد. «1»

در حديث ديگرى، از امام صادق عليه السلام مى‌خوانيم: «رسول خدا وارد خانه فاطمه عليها السلام شد، در حالى كه لباس خشنى از پشم شتر در تن دخترش بود، با يك دست آسيا مى‌كرد، و با دست ديگر فرزندش را شير مى‌داد، اشك در چشمان پيامبر صلى الله عليه و آله ظاهر شد، فرمود: دخترم! تلخى دنيا را در برابر شيرينى آخرت تحمل كن، چرا كه خداوند بر من نازل كرده است كه، آن قدر پروردگارت به تو مى‌بخشد كه راضى شوى» (وَ لَسَوْفَ يُعْطيكَ رَبُّكَ فَتَرْضى‌).

**فلسفه انقطاع وحی**

از مجموع آيات فوق، به خوبى روشن مى‌شود: پيامبر صلى الله عليه و آله هر چه دارد از ناحيه خدا است، حتى در نزول وحى از خود اختيارى ندارد، هر زمان خدا بخواهد وحى قطع مى‌شود، و هر زمان بخواهد برقرار مى‌گردد، و شايد انقطاع وحى نيز به همين منظور بود، تا پاسخى باشد به آنها كه از پيغمبر اكرم صلى الله عليه و آله تقاضاى معجزات اقتراحى و بر طبق ميل خود داشتند، يا به او پيشنهاد مى‌كردند:

فلان حكم يا فلان آيه را تغيير ده، و او مى‌فرمود: من در اين امور اختيارى از خود ندارم (همان‌گونه كه در آيه 15 سوره «يونس» آمده است).

**سه موهبت خاص الهی به پیامبر**

مى‌فرمايد: «آيا خداوند تو را يتيم نيافت و سپس پناه داد» «أَ لَمْ يَجِدْكَ يَتيماً فَآوى‌».

در شكم مادر بودى كه پدرت «عبداللَّه» از دنيا رفت، تو را در آغوش جدت «عبد المطلب» (سيد مكّه) پرورش دادم.

شش ساله بودى كه مادرت از دنيا رفت، و از اين نظر نيز تنها شدى، اما عشق و محبت تو را در قلب «عبد المطلب» افزون ساختم.

هشت ساله بودى كه جدت «عبد المطلب» از دنيا رفت، عمويت «ابوطالب» را به خدمت و حمايتت گماشتم، تا تو را همچون جان شيرين در بر گيرد و محافظت كند.

آرى، تو يتيم بودى و من به تو پناه دادم.

بعضى از مفسران، معانى ديگرى براى اين آيه گفته‌اند، كه با ظاهر آن سازگار نيست، از جمله اين كه: منظور از يتيم كسى است كه در شرافت و فضيلت مثل و مانند ندارد، همان گونه كه گوهر بى نظير را «درّ يتيم» گويند، بنابراين، معنى جمله چنين مى‌شود: خداوند تو را در شرافت و فضل بى مانند يافت، لذا تو را بر گزيد و مقام نبوت بخشيد.

ديگر اين كه: تو خود يك روز يتيم بودى، ولى سرانجام پناهگاه يتيمان و رهبر انسان‌ها شدى.

بدون شك، معنى اول از هر جهت مناسب‌تر است و با ظاهر آيه هماهنگ‌تر.

بعد از آن به ذكر موهبت دوم پرداخته، مى‌فرمايد: «و تو را گمشده يافت و هدايت كرد» «وَ وَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدى‌».

آرى، تو هرگز از نبوت و رسالت آگاه نبودى، و ما اين نور را در قلب تو افكنديم، كه به وسيله آن انسان‌ها را هدايت كنى، چنان كه در جاى ديگر مى‌فرمايد: ما كُنْتَ تَدْري مَا الْكِتابُ وَ لَا الإيمانُ وَ لكِنْ جَعَلْناهُ نُوراً نَهْدي بِهِ مَنْ نَشاءُ مِنْ عِبادِنا:

«تو نه كتاب را مى‌دانستى و نه ايمان را (از محتواى قرآن و اسلام قبل از نزول وحى آگاه نبودى) ولى ما آن را نورى قرار داديم كه به وسيله آن هر كس از بندگانمان را بخواهيم هدايت مى‌كنيم». «1»

روشن است پيامبر صلى الله عليه و آله قبل از رسيدن به مقام نبوت و رسالت، فاقد اين فيض الهى بود، خداوند دست او را گرفت و هدايت فرمود، و به اين مقام نشاند، چنان كه در آيه 3 سوره «يوسف» مى‌خوانيم: نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِما أَوْحَيْنا إِلَيْكَ هذَا الْقُرْآنَ وَ إِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغافِلينَ:

«ما بهترين داستان‌ها را براى تو از طريق وحى اين قرآن بازگو مى‌كنيم، هر چند پيش از آن از غافلان بودى».

مسلماً، اگر هدايت الهى و امدادهاى غيبى دست پيامبر صلى الله عليه و آله را نمى‌گرفت، او هرگز به سر منزل مقصود راه نمى‌يافت.

بنابراين، منظور از «ضلالت» در اينجا نفى ايمان، توحيد، پاكى و تقوا نيست، بلكه، به قرينه آياتى كه در بالا به آن اشاره شد، نفى آگاهى از اسرار نبوت، و قوانين اسلام، و عدم آشنائى با اين حقايق بود، همان گونه كه بسيارى از مفسران گفته‌اند:، ولى بعد از بعثت، به كمك پروردگار بر همه اين امور واقف شد و هدايت يافت (دقت كنيد).

در آيه 282 سوره «بقره» به هنگام ذكر فلسفه تعدد گواهان در مسأله نوشتن سند وامها، مى‌فرمايد: أَنْ تَضِلَّ إِحْداهُما فَتُذَكِّرَ إِحْداهُمَا الأُخْرى‌:

«اين به خاطر آن است كه اگر يكى از آن دو گمراه شود و فراموش كند ديگرى به او يادآورى نمايد».

در اين آيه «ضلالت» فقط به معنى فراموشى آمده است، به قرينه جمله «فَتُذَكِّرَ».

تفسيرهاى متعدد ديگرى نيز براى آيه ذكر شده، از جمله اين كه: منظور آن است كه: تو بى نام و نشان بودى و خداوند آن قدر به تو از مواهب بى نظير عطا كرد، كه همه جا شناخته شدى.

يا اين كه: تو چند بار در دوران طفوليتت گم شدى (يك بار در دره‌هاى «مكّه»، آن گاه كه در حمايت «عبدالمطلب» بودى.

بار ديگر، زمانى كه مادر رضاعيت «حليمه سعديه» بعد از پايان دوران شير خوارگى تو را به سوى «مكّه» مى‌آورد تا به «عبدالمطلب» دهد، در راه گم شدى.

و مرتبه سوم در آن هنگام كه با عمويت «ابو طالب» در قافله‌اى كه به سوى «شام» مى‌رفت در يك شب تاريك و ظلمانى راه را گم كردى) و خداوند در تمام اين موارد، تو را هدايت كرد و به آغوش پر مهر جدّ يا عمويت رسانيد.

قابل توجه اين كه: «ضالّ» از نظر لغت به دو معنى آمده: «گمشده» و «گمراه» مثلًا گفته مى‌شود: الْحِكْمَةُ ضالَّةُ الْمُؤْمِنِ: «دانش، گمشده انسان با ايمان است». «1»

و به همين مناسبت، به معنى مخفى و غائب نيز آمده، لذا در آيه 10«سجده»

 مى‌خوانيم: منكران معاد مى‌گفتند: أَ إِذا ضَلَلْنا فِي الأَرْضِ أَ إِنَّا لَفي‌ خَلْقٍ جَديد: «هنگامى كه در زمين پنهان و غائب شديم در خلقت نوينى قرار خواهيم گرفت»؟.

اگر «ضاّل» در آيه مورد بحث، به معنى «گمشده» باشد، مشكلى پيش نمى‌آيد، و اگر به معنى «گمراه» باشد، منظور نداشتن دسترسى به راه نبوت و رسالت قبل از بعثت است.

و يا به تعبير ديگر: پيامبر در ذات خود چيزى نداشت، هر چه داشت از سوى خدا بود، بنابراين، در هر دو صورت مشكلى پيش نمى‌آيد.

آن گاه، به بيان سومين موهبت پرداخته، مى‌فرمايد: «خداوند تو را فقير يافت و غنى و بى نياز كرد» «وَ وَجَدَكَ عائِلًا فَأَغْنى‌». «1»

توجه «خديجه» آن زن مخلص با وفا را به سوى تو جلب نمود، تا ثروت سرشارش را در اختيار تو و اهداف بزرگت قرار دهد، و بعد از ظهور اسلام، غنائم فراوانى در جنگ‌ها نصيب تو كرد، آن گونه كه براى رسيدن به اهداف بزرگت بى نياز شدى.

در روايتى، از امام على بن موسى الرضا عليه السلام مى‌خوانيم كه در تفسير اين آيات فرمود: أَ لَمْ يَجِدْكَ يَتِيماً فَآوى‌ قالَ: فَرداً لا مِثْلَ لَكَ فِي الْمَخْلُوقِيْنَ، فَآوَى النَّاسَ الَيْكَ، وَ وَجَدَكَ ضَالًّا أَي ضالّةً فِي قَوْمٍ لا يَعْرِفُونَ فَضْلَكَ فَهَداهُمْ الَيْكَ، وَ وَجَدَكَ عائِلًا تَعُولُ أَقْواماً بِالْعِلْمِ فَأَغْناهُمْ بِكَ:

«آيا تو را يتيم، يعنى فردى بى نظير در ميان مخلوقات خود نيافت و سپس مردم را در پناه تو قرار داد؟ و تو را گمشده و ناشناخته در ميان قومى يافت كه مقام فضل تو را نمى‌دانستند و آنها را به سوى تو هدايت كرد، تو را سرپرست اقوامى در علم و دانش قرار داد و آنها را به وسيله تو بى نياز ساخت». «1»

البته، اين حديث ناظر به بطون آيه است، و گرنه ظاهر آيات همان است كه در بالا گفته شد.

مبادا تصور شود، بيان اين امور كه در ظاهر آيه است، از مقام شامخ پيامبر صلى الله عليه و آله مى‌كاهد، و يا توصيفى منفى از سوى پروردگار درباره او است، بلكه، اين در حقيقت بيان الطاف الهى و اكرام و احترام او نسبت به اين پيغمبر بزرگ است، هنگامى كه محبوب، سخن از الطافش نسبت به عاشق دلباخته مى‌گويد، خود عين لطف و محبت است و دليل بر عنايت خاص او است، و به همين دليل، با شنيدن اين الفاظ از سوى محبوب، روح او تازه مى‌شود، و جان او صفا مى‌يابد، و قلبش غرق آرامش و سكينه مى‌شود.

**سه دستور مهم به پیامبر**

نخست، مى‌فرمايد: «حال كه چنين است يتيم را تحقير مكن» «فَأَمَّا الْيَتيمَ فَلا تَقْهَرْ».

«تَقْهَرْ» از ماده «قهر» به گفته «راغب» در «مفردات» به معنى «غلبه توأم با تحقير» است، ولى در هر يك از اين دو معنى نيز جداگانه استعمال مى‌شود، و مناسب در اينجا همان «تحقير» است. اين، نشان مى‌دهد: در مورد يتيمان گر چه مسأله اطعام و انفاق، مهم است، ولى از آن مهمتر دلجوئى، نوازش و رفع كمبودهاى عاطفى است، و لذا در حديث معروفى مى‌خوانيم: رسول اللَّه صلى الله عليه و آله فرمود: مَنْ مَسَحَ عَلى‌ رَأْسِ يَتِيْمٍ كانَ لَهُ بِكُلِّ شَعْرَةٍ تَمُرُّ عَلى‌ يَدِهِ نُورٌ يَوْمَ الْقِيامَةِ:

«هر كس به عنوان نوازش دست بر سر يتيمى كشد به تعداد هر موئى كه دست او از آن مى‌گذرد، در روز قيامت نورى خواهد داشت». «1»

گوئى خداوند به پيامبر صلى الله عليه و آله مى‌فرمايد: تو خود يتيم بودى و رنج يتيمى را كشيده‌اى، اكنون از دل و جان مراقب يتيمان باش و روح تشنه آنها را با محبت سيراب كن.

\*\*\*

پس از آن، به دومين دستور پرداخته، مى‌فرمايد: «و سؤال كننده را از خود مران» «وَ أَمَّا السَّائِلَ فَلا تَنْهَرْ».

«لا تَنْهَرْ» از ماده «نهر» به معنى «راندن توأم با خشونت» است، و بعيد نيست ريشه آن با «نهر» به معنى نهر آب جارى يكى باشد؛ چرا كه آن هم آب را با شدت مى‌راند!

در اين كه: منظور از «سائل» در اينجا چه كسى است؟ چند تفسير وجود دارد:

نخست اين كه: منظور كسانى است كه سؤالاتى در مسائل علمى، اعتقادى و دينى دارند، به قرينه اين كه: اين دستور تفريعى است بر آنچه در آيات قبل آمده:

وَ وَجَدَكَ ضآلًّا فَهَدى‌: «خداوند تو را گمشده يافت و هدايت كرد»، پس به شكرانه اين هدايت الهى، تو نيز در هدايت نيازمندان كوشا باش، و هيچ تقاضا كننده هدايتى را از خود مران.

ديگر اين كه: منظور كسانى است كه داراى فقر مادى هستند، و به سراغ تو مى‌آيند، بايد آنچه در توان دارى به كار گيرى، و آنها را مأيوس نكنى، و از خود نرانى.

سوم اين كه: هم ناظر به فقر علمى است و هم فقر مادى، دستور مى‌دهد: به تقاضاى سائلان در هر قسمت پاسخ مثبت ده، اين معنى هم تناسب با هدايت الهى نسبت به پيامبر صلى الله عليه و آله دارد و هم سرپرستى از او در زمانى كه يتيم بود.

عجب اين كه: بعضى از مفسران براى اثبات اين كه مقصود از «سائل» در اينجا تنها سؤال كننده از مسائل علمى است، گفته‌اند: تعبير «سائل» در قرآن مجيد، هرگز به معنى تقاضا كننده مالى نيامده است. «1»

در حالى كه، مكرر در قرآن در اين معنى به كار رفته است، چنان كه در آيه 19 «ذاريات» مى‌خوانيم: وَ في‌ أَمْوالِهِمْ حَقٌّ لِلسَّائِلِ وَ الْمَحْرُوم: «در اموال آنها حقى است براى سائل و محروم» همين معنى در آيه 25 سوره «معارج» و 177 «بقره» نيز آمده است.

\*\*\*

و سرانجام، در سومين و آخرين دستور مى‌فرمايد: «و اما نعمت‌هاى پروردگارت را بازگو كن» «وَ أَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ».

بازگو كردن نعمت، گاه، با زبان است و تعبيراتى كه حاكى از نهايت شكر و سپاس باشد، نه غرور و برترى‌جوئى.

و گاه، با عمل است، به اين ترتيب كه از آن انفاق و بخشش در راه خدا كند، بخششى كه نشان دهد خداوند نعمت فراوانى به او عطا كرده است.

اين سنت افراد سخاوتمند و كريم است، كه وقتى نعمتى به آنها روى آورد بازگو مى‌كنند و شكر خدا را به جا مى‌آورند، و عملشان نيز تأييد و تأكيدى است بر اين حقيقت، به عكس بخيلان دون همت كه دائماً ناله مى‌كنند، و اگر دنيا را نيز به آنها بدهى، اصرار در پرده‌پوشى بر نعمت‌ها دارند، چهره آنها فقيرانه، و سخنانشان آميخته با آه و زارى و عملشان نيز بيانگر فقر است!

اين، در حالى است كه از پيغمبر اكرم صلى الله عليه و آله نقل شده است: انَّ اللَّهَ تَعالى‌ اذا أَنْعَمَ عَلى‌ عَبْدٍ نِعْمَةً يُحِبُّ أَنْ يَرى‌ أَثَرَ النِّعْمَةَ عَلَيْهِ: «خداوند هنگامى كه نعمتى به بنده‌اى مى‌بخشد دوست دارد آثار نعمت را بر او ببيند». «1»

بنابراين، حاصل معنى آيه چنين مى‌شود: به شكرانه اين كه فقير بودى، خدا بى نيازت كرد، تو هم آثار نعمت را آشكار كن، و با گفتار و عمل اين موهبت الهى را بازگو نما.

ولى، بعضى از مفسران گفته‌اند: منظور از «نعمت» در اينجا تنها نعمت‌هاى معنوى، از جمله نبوت، يا قرآن مجيد است، كه پيامبر صلى الله عليه و آله موظف بود آنها را ابلاغ كند و اين است منظور از بازگو كردن نعمت.

اين احتمال نيز وجود دارد كه، تمام نعمت‌هاى معنوى و مادى را شامل شود.

لذا در حديثى، از امام صادق عليه السلام مى‌خوانيم: معنى آيه چنين است: حَدِّثْ بِما أَعْطاكَ اللَّهُ، وَ فَضَّلَكَ، وَ رَزَقَكَ، وَ أَحْسَنَ الَيْكَ وَ هَداكَ: «آنچه را خدا به تو بخشيده و برترى داده و روزى عطا فرموده و نيكى به تو كرده و هدايت نموده، همه را بازگو كن». «2»

بالاخره، در حديث ديگرى، از پيغمبر اكرم صلى الله عليه و آله به عنوان يك دستور كلى مى‌خوانيم: مَنْ أُعْطِىَ خَيْراً فَلَمْ يُرَ عَلَيْهِ، سُمِّىَ بَغِيْضُ اللَّهِ، مُعادِياً لِنِعَمِ اللَّهِ!: «هر كس خيرى به او رسد و آثارش بر او ديده نشود، دشمن خدا شمرده مى‌شود، و مخالف نعمت‌هاى او». «1»

اين سخن را با حديث ديگرى از اميرمؤمنان على عليه السلام پايان مى‌دهيم، كه فرمود: إِنَّ اللَّهَ جَمِيلٌ يُحِبُّ الْجَمالَ، وَ يُحِبُّ أَنْ يَرى‌ أَثَرَ النِّعْمَةِ عَلى‌ عَبْدِه: «خداوند زيبا است، و زيبائى را دوست دارد! و همچنين دوست دارد آثار نعمت را بر بنده خود ببيند».

## گفتار دوم:تاثیرگذاری ادبیات

###  بخش اول:لغت

لغت درزبان عربی ازاهمیت بالایی برخوردار می باشد وعرب زبان درهرجایی کلمه مربوط به آن رابیان می کند و تا مخاطب معنای آن لغت ومقام استعمالی آن را نفهمد، نمی‌تواند متوجه معنای دقیق کلمه شود. باتوجه به این نکته آشنایی با علم لغت درفهم معنای درست کلمه نقش به سزایی دارد و کسی که با آن آشنایی نداشته باشد نمیتواند معنایی را که متکلم قصد کرده را به درستی برداشت کند، به همین دلیل قصد بر این شد اندکی درباره ی این علم بیان شود.

علم لغت بیان کنندۀ ریشه و معانی کلمات (معانی اصلی، وضعی و استعمالی) است و خصوصیات هر یک از کلمات را از جهت لازم یا متعدی بودن، مترادف یا مشترک یا مختص بودن بیان می‌کند. غرض این علم فهم درست معنای کلمات و مصونیت از خطا در فهم معانی وضعی مفردات است.

### بخش دوم:صرف

علم صرف دارای یک تعریف لغوی و یک تعریف اصطلاحی است. در ﻟﻐﺖ، ﺑﻪ ﻣﻌﻨﺎي تغییر و ﺟﺎﺑﻪ ﺟﺎﯾﯽ و زﯾﺮ و رو ﮐﺮدن می‌باشد و در اﺻـﻄﻼح نیز ، ﻋﻠﻤـﯽ اﺳـﺖ ﮐـﻪ درباره ﺳﺎﺧﺘﻤﺎن ﮐﻠﻤﺎت ﻋﺮب ، ﻫﯿﺄت و ﺧﺼﻮﺻﯿﺎت ﺣﺮوف آن از ﺟﻬﺖ اﺻﻠﯽ و زائد ﺑﻮدن ﻣﺎده و ﺻـﺤﺖ و اﻋﺘﻼل و از ﻣﻌﺎﻧﯽ ﻫﯿﺄت ﻫﺎ و از ﺗﻐﯿﯿﺮاﺗﯽ ﮐﻪ در ﮐﻠﻤﺎت ﺑﻪ ﻫـﺪف ﺗﻮﻟﯿﺪ ﻣﻌﻨﺎ ﯾﺎ ﺗﺴﻬﯿﻞ در ﺗﻠﻔﻆ اﯾﺠﺎد ﻣﯽ ﺷﻮد، ﺑﺤﺚ ﻣﯽﮐﻨﺪ.

وازآنجا که هر ماده ای درهربابی معنای مخصوص به خود را دارد و درخیلی ازموارد یک کلمه درچند باب بی معنا باشد، وگاها ممکن معانی یک کلمه درباب های متفاوت هیچ شباهتی به یکدیگر نداشته باشند، که همین امربیانگر نقش مهم واساسی علم صرف درادبیات عرب می باشد وبه خاطر همین اهمیت زیاد این علم جایگاه آن رابیان کردیم.

### بخش سوم:نحو

علم نحومجموعه قواعدی است که به بررسی کیفیت ترکیب کلمات با یکدیگر و همچنین انتهای کلمات عرب را از حیث اعراب و بنا، پرداخته است. از مباحثی که در این علم مورد بحث قرار می‌گیرد می‌توان به : مرفوعات، منصوبات، مجرورات، انواع جملات و اصل تقدیم مبتدا بر خبر، اشاره کرد.

 از جمله اهمیت های فراگیری این علم آن است که ما را بر فهم صحیح معنای جمله و ساخت کلام آن گونه که بمورد فهم مخاطب است، مسلط می سازد و این اهمیت زمانی روشن خواهد شد که اگرشخصی هرچقدر درباره ی لغات و علم صرف آگاهی داشته باشد قادر به فهم و ساخت جملات عربی نخواهد بود.

### بخش چهارم:بلاغت

علم بلاغت از سه بخش معانی ،بیان وبدیع تشکیل شده است نیز درادبیات عرب، که سرشار ازجملات بلیغ می باشد نیزاهمیت والایی دارد، اهمیت این علم در آن جایی مشخص می‌شود که دربسیاری ازموارد درصورتی که انسان از این علم آگاهی کافی نداشته باشد، توانایی تشخیص درست معنایی که متکلم اراده کرده است، را ندارد و نمی‌تواند به خوبی معنایی که متکلم اراده کرده است را بفهمد وحتی ممکن است گاها معنایی مغایر بامرادمتکلم را برداشت کند. زبان عربی ومخصوصا قران کریم که جز بلیغ ترین متن های زبان عربی می باشد بدون علم بلاغت بسیاری ازمرادهای آن قابل درک نمی باشد و انسان از درک آن ها عاجز می‌شود، و همین امر سبب کج فهمی در آيات می‌شود.

# فصل دوم:بررسی ادبی آیات

##  گفتار اول:آیه 1و2

###  بخش اول:بررسی لغوی

این دو آیه سوگند به ضحى و به لیل است ، و کلمه «ضحی» به طورى که در کتب لغوی آمده به معناى گسترده شدن نور خورشید است . ولى بعدها آن زمانى را که نور خورشید گسترده مى شود نیز ضحى نامیدند،و همچنین ضحى به معناى بلند شدن نور خورشید است.

مصدر «سجو» که فعل سجى مشتق از آن است ، وقتى در کلمه لیل استعمال مى شود، معناى سکونت و آرامش شب را مى دهد، پس «سجواللیل» آن هنگامى است که ظلمت شب همه جا را فرا گیرد.

###  بخش دوم:بررسی صرفی

واو : حرف، مبنی برفتح، دال بر قسم

الضحی : اسم معرب، مفرد، معرفه به ال، مذکر، غیرسالم (ناقص)

واو: حرف، مبنی بر فتح، ادات عاطفه

اللیل : اسم معرب، مفرد، معرفه به آل، مذکر، غیر سالم

اذا : اسم، مبنی، ادات شرط

سجی: فعل، ماضی، مفرد مذکر غایب، ناقص

###  بخس سوم:بررسی نحوی

در آيه ی اول «والضحی» واو حرف قسم والضحى مجرور بواو القسم است، وجار ومجرور متعلق بفعل قسم محذوف.

در آيه دوم «و لیل اذا سجی» لیل منسوق بر الضحى و ابن هشام عطف واو در «و لیل» را بر قسم اجازه داده است، وإذا ظرف برای مجرد ظرفيت متعلق بفعل القسم وجمله سجی در محل جر، مضاف الیه اذا است.

###  ببخش چهارم:بررسی بلاغی

در آيه ی «و اللیل اذا سجی»، مجاز عقلی وجود دارد (مجاز عقلی اسناد فعل یا شبه فعل به غیر از فاعل آن بخاطر علاقه و قرینه مانعة ای که وجود دارد. در این آیه اسناد «سجو» به ضمیری که به‌دلیل بر می‌گردد غیر حقیقی است و در واقع فاعل حقیقی آن اصحاب آن یعنی کسانی که در آن ساکن هستند، میباشد. اما بخاطر تاتیر مستقیمی که لیل دارد، فاعل قرار داده شده است.

##  گفتار دوم:آیه3

###  بخش اول :بررسی لغوی

 «تودیع» که مصدر فعل «ودع» است به معناى ترک است ، و کلمه «قلى» - به کسره قاف - به معناى بغض و یا شدت بغض ‌ است ، و این آیه جواب دو سوگند اول سوره است ، و مناسبت نور روز با مساءله وحى ، و تاریکى شب با انقطاع وحى بر کسى پوشیده نیست .

در معناى جمله «و ما قلى» آمده‌ : و تو را دشمن نداشت .

###  بخش دوم:بررسی صرفی

ما :حرف، مبنی، ادات نفی

ودعک: فعل، ماضی، مفرد مذکر غایب، غیر سالم (مثال وادی)

رب: اسم، معرب، مضاعف، مفرد، مذکر، سالم

واو: حرف، مبنی بر فتح، ادات عاطفه

قلی:فعل، ماضی، مفرد مذکر غایب، غیر سالم (ناقص ب

###  بخش سوم:بررسی نحوی

در آيه «ما ودعک ربک و ماقلی» ما حرف نفي وجمله در جواب قسم است و محلی از اعراب ندارد و «ودعك» فعل ماض و کاف ضمیرمفعول به وربك فاعل ، و «ما قلى» عطف شده است بر «ما ودعك».

**بررسی بلاغی :**

در این آیه نکته بلاغی موجود نیست.

##  گفتار سوم :آیه4

###  بخش اول:بررسی لغوی

«آخرت» و «أُولى‌» اشاره به آغاز و پايان عمر پيغمبر صلى الله عليه و آله داردو گفته‌ شده است منظور در این ایه، اين است که : تو در آينده عمرت موفق‌تر و پيروزتر خواهى بود.

###  بخش دوم:بررسی صرفی

لام: حرف، مبنی بر فتح، دال بر ابتداییت

اخرت: اسم معرب، جامد، مفرد، مؤنث، سالم، صحیح

خیر:اسم معرب، جامد، مفرد، مذکر، غیر سالم اجوف، صحیح

لام: حرف، مبنی، ادات جار

من:حرف، مبنی بر سکون، ادات جر دهنده

الاولی: اسم، معرب، جامد، غیر مصدری، مفرد، مذکر، غیرسالم، صحیح

###  بخش سوم:بررسی نحوی

در آيه ی «وَلَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْأُولَىٰ» الواو عاطفة ولام، لام ابتدائیت است و مضمون جمله را تاکید می‌کند و «الآخرة» مبتدأ و «خير» خبر ولك متعلق به خير وهمچنین «من الأولى» متعلق بخير می باشد.

###  بخش چهارم:بررسی بلاغی

در این آیه نکته بلاغی وجود ندارد.

##  گفتار چهارم :آیه5

###  بخش اول:بررسی لغوی

 رَضِيَ يَرْضَى رِضًا، فهو مَرْضِيٌّ ومَرْضُوٌّ. ورِضَا العبد عن الله: أن لا يكره ما يجري به قضاؤه، ورِضَا الله عن العبد هو أن يراه مؤتمرا لأمره، ومنتهيا عن نهيه

###  بخش دوم:بررسی صرفی

سوف : حرف، مبنی برفتح، حرف استقبال

یعطی: فعل مضارع، صیغه1، مفرد مذکر غایب، معلوم، متعدی، ناقص

ترضی : فعل مضارع، صیغه 7، مفرد مذکر مخاطب، معلوم، متعدی، ناقص

###  بخش سوم:بررسی نحوی

در آيه ی «وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ» الواو عاطفة و لام برای ابتدائیت و موکد مضمون جمله وجملة «سوف يعطيك» خبر برای مبتدأ محذوف، که تقدیر آن (أنت وإنما لم تكن) است وسوف حرف استقبال و «يعطيك ربك» فعل مضارع مرفوع ومفعول به آن مقدّم وفاعل آن مؤخر است وفاء عاطفة و «ترضى» فعل مضارع معطوف بر «يعطيك»، وهمچنین گفته شده است لام در آيه لام قسم است، به این دلیل که میان لام و فعل فاصله وجود دارد.

###  بخش چهارم:بررسی بلاغی

 اسلوب به کار رفته در این آیه اسلوب حذف میباشد، مفعول دوم فعل «یعطیک» در آيه حذف شده است بخاطر ترس از امر خدا و بزرگ بودن شأن و منزلت پیامبر، و این چنین عطاها بهتر است از تذکر دادن و بزرگ تر است از بلندمرتبه شمردن یعنی چیز بیشتری از وارد شدن وحی بر قلب تو (پیامبر) بخاطر ارشادی که برای تو و قوم تو است و همچنین بخاطر ظهور دین، بزرگی کلام، به سعادت رسیدن قوم، بلند مرتبگی تو و قومت بر اقوام دیگر در دنیا و اخرت می باشد.

## گفتار پنجم:آیه 6و7و8

###  بخش اول:بررسی لغوی

اليُتْمُ: انقطاع الصَّبيِّ عن أبيه قبل بلوغه، وفي سائر الحيوانات من قِبَلِ أمّه.

المَأْوَى مصدر أَوَى يَأْوِي أَوِيّاً ومَأْوًى، تقول:

أوى إلى كذا: انضمّ إليه يأوي أويّا ومأوى، وآوَاهُ غيره يُؤْوِيهِ إِيوَاءً.

مراد از «ضلال» در اینجا گمراهى نیست بلکه مراد عدم هدایت است ، و منظور از هدایت نداشتن رسول خدا (صلى اللّه علیه و آله و سلم )، حال خود آن حضرت، و یا صرفنظر از هدایت الهى مى خواهد بفرماید اگر هدایت خدا نباشد تو و هیچ انسانى دیگر از پیش ‌ خود هدایت ندارید مگر به وسیله خداى سبحان ، پس رسول خدا (صلى اللّه علیه و آله و سلم ) هم نفس شریفش با قطع نظر از هدایت خدا ضاله و بى راه بود، هر چند که هیچ روزى از هدایت الهى جدا نبوده و از لحظه اى که خلق شده بود ملازم با آن بود.

کلمه «عائل» به معناى تهى دستى است که از مال دنیا چیزى ندارد.

###  بخش دوم:بررسی صرفی

أ: حرف، مبنی بر فتح، ادات استفهام

لم، حرف، مبنی بر سکون، ادات جزم

یجد: فعل مضارع، مفرد مذکر غایب، معلوم متعدی، مثال واوی

یتیم: اسم معرب، مفرد، مذکر، جامد، نکره، اجوف یائی، صحیح

آوی : فعل ماضی، مفرد مذکر غایب، معلوم، متعدی، اجوف و ناقص

ضال: اسم معرب، مفرد، مذکر، جامد، نکره، صحیح

هدی : فعل ماضی، مفرد مذکر غایب، معلوم، متعدی، ناقص

عائل: اسم معرب، مفرد، مذکر، جامد، نکره، صحیح

اغنی: فعل ماضی، مفرد مذکر غایب، معلوم، متعدی، ناقص

###  بخش سوم:بررسی نحوی

در آيه ی ششم «أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَىٰ»، (أ) همزه ی استفهام تقريري است ول(م) حرف نفي جازم است و «يجدك» فعل مضارع مجزوم به وسیله ی لم وفاعل آن ضمير مستتر، که تقدير آن «هو يعود على الله تعالى» است و(ك) ضمير متصل در محل نصب، مفعول به أول می باشد و «يتيما» مفعول به دوم و (فاء) حرف عطف و «آوى» عطف بر «ألم يجدك» و جایز است اینکه فعل «وجد» به معنای مصادف شدن باشد نه به معنای علم داشتن، که در این صورت کاف مفعول به است و «یتیما» حال از کاف می باشد.

در آيه هفتم «وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَىٰ»، «وَوَجَدَکَ» (و) حرف عطف و فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری است، (ک) ضمیر متصل در محل نصب، مفعولٌ به، و فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر، «ضَالاًّ» مفعولٌ به ثان (دوم)، منصوب یا در محل نصب «فَهَدی» (ف) حرف عطف و فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری است، وفاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر میباشد.

در آيه هشتم «وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَىٰ»، «وَوَجَدَکَ» (و) حرف عطف و فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری است، (ک) ضمیر متصل در محل نصب، مفعولٌ به است و فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر میباشد، «عائِلاً» مفعولٌ به ثان (دوم)، منصوب یا در محل نصب و «فَأَغْنی» (ف) حرف عطف و فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری و فاعل ان، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر است.

###  بخش چهارم:بررسی بلاغی

در آيه ی «وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَىٰ» استعاره مصرحه وجود دارد. تشبیه عدم وجود شریعت به ظلالت، که مشبه ما (نبود شریعت) حذف شده و مشبه به (ضلال) باقی مانده است، و همچنین هدی قرینه است و علاقه نیز این است که کسی که شریعت ندارد و کسی که در ضلالت است هردو نمی‌توانند به مقصد خود برسند و به بیراه می‌روند.

## گفتار ششم :آیه 9و10و11

###  بخش اول:بررسی لغوی

کلمه «قهر» به معناى غلبه کردن بر کسى است ، اما نه تنها غلبه کردن ، بلکه غلبه توام با خوار کردن او، و قهر به یک یک این دو معنا هم گفته مى شود.

کلمه «نهر» که مصدر فعل نهى ذ «لا تنهر» است ، به معناى زجر و رنجاندن با غلظت و خشونت است.

کلمه «تحدیث» که مصدر فعل امر «حدث» است ، وقتى در نعمت بکار رود تحدیث نعمت به معناى ذکر و یاد آورى و نشاندادن آن است ، حال یا به زبان و یا به عمل ، و این عمل شکر نعمت است.

###  بخش دوم:بررسی صرفی

 اما : حرف، مبنی بر فتح، ادات شرط

تقهر : فعل مضارع، مجزوم به لای نهی،مفرد مذکر مخاطب، معلوم، لازم، صحیح، سالم

سائل : اسم معرب، مفرد، مذکر، مشتق، اسم فاعل، غیر مصدر،معرف به ال، صحیح

تنهر: فعل مضارع، مجزوم به لای نهی، مفرد مذکر مخاطب، معلوم، لازم، صحیح، سالم

نعمت: اسم معرب، مفرد، مذکر، جامد، غیر مصدر،نمره، صحیح

حدث : فعل امر، صیغه 7،معلوم، متعدی، صحیح و سالم

###  بخش سوم:بررسی نحوی

در آيه نهم «فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ»، «فَأَمَّا» (ف) رابط جواب برای شرط و (اما) حرف شرط و تفصیل، «الْیَتِیم» مفعولٌ به مقدّم، و در«فَلا» (ف) رابط جواب برای شرط است و(لا) ناهیه و حرف جزم، «تَقْهَرْ» فعل مضارع مجزوم به سکون و فاعل آن ضمیر مستتر (أنت) در تقدیر میباشد.

در آيه دهم «وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ»، «وَأَمَّا» (و) حرف عطف و (اما) حرف شرط و تفصیل، «السَّائِلَ» مفعولٌ به مقدّم، «فَلا» (ف) رابط جواب برای شرط و (لا) ناهیه و حرف جزم، «تَنْهَرْ» فعل مضارع، مجزوم به سکون و فاعل آن ضمیر مستتر (أنت) در تقدیر می باشد.

در آيه آخر«وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ»، «وَأَمَّا» (و) حرف عطف و (اما) حرف شرط و تفصیل، «بِنِعْمَةِ» حرف جر و اسم بعد از آن مجرور، «رَبِّ» مجرور به حرف جر، (ک) ضمیر متصل در محل جرمضاف الیه، «فَحَدِّثْ» (ف) رابط جواب برای شرط و (حدث) فعل امر مبنی بر سکون و فاعل آن ضمیر مستتر (أنت) در تقدیر می باشد.

###  بخش چهارم:بررسی بلاغی

در آيه 9 و 10 از اسلوب بلاغی التزام یا الزام بما لا یلزم بهره گرفته شده است.

# نتیجه گیری:

در پایان به این نتیجه خواهیم رسید که چنانچه در ابتدا نیز بیان کردیم، لازمه ی فهم و درک معانی آیات قرآن کریم نیازمند تسلط بر علم ادبیات عرب است، چنانچه‌ کسی بهره ای از این علم نداشته باشد نداشته باشد در فهم این منبع عظیم اسلام به مشکل می‌خورد، گاهی دچار انحراف می‌شود.

# منابع:

1. اوضح المسالک الی الفیه ابن مالک.۴جلدی.نویسنده:إمام ابی محمدعبدالله جمال الدین بن یوسف ابن أحمدبن عبدالله بن هشام الأنصاری المصری.ناشر:منشورات المکتبة العصریه،بیروت
2. ترجمه مفردات الالفاظ القرآن.نویسنده:حسن بن محمدراغب اصفهانی.ترجمه:مصطفی رحیمی نیا.ناشر:نشرسبحان۱۳۸۵
3. تفسیرالکبیرللامام الفخرالرازی.نویسنده:امام فخررازی.ناشر:دار احیاء التراث العربی،بیروت.چاپ سوم
4. جواهرالبلاغه نسخه مقحه جدیده.نویسنده:احمدالهاشمی.ناشر:قم،حوزه علمیه قم،مرکزمدیریت۱۳۹۸.چاپ سیزدهم.
5. کتاب المیزان فی تفسیرالقرآن،۲۰جلدی.نویسنده:سیدمحمدحسین طباطبایی.ناشر:دارالکتب الاسلامیه،تهران سوق اسلامی۶۲-۱۳۶۱.چاپ هفتم.جلد۱۶
6. مجمع البیان فی تفسیرالقرآن والفرقان.۱۰جلدی.نویسنده:فضل ابن حسن طبرسی.ناشر:دارالأسوه للطباعة والنشر(التابعة لمنظمة الاوقاف والامورالخیریه)۱۳۸۴.چاپ اول.جلدهشتم.
7. المعجم الوسیط.نویسندگان:ابراهیم مصطفی،أحمدحسن الزیات،حامدعبدالقادر،محمدعلی النجار.ناشر:الادارة العامة للمعجمات وإحیاء التراث.جزء الاول،من اول الهمزه الی آخرالضاد.
8. معجم مقاییس اللغه.نویسنده:ابی الحسین احمدبن فارس بن زکریا.ناشر:دارإحیاء التراث العربی
9. مغنی اللبیب عن کتب الأعاریب.نویسنده:جمال الدین ابن هشام الأنصاری.ناشر:موسسه ثقافیة للتألیف والطباعه والنشروالتوزیع استانبول-ترکیه